یادداشت

نگاهی واقع‌بینانه به آزمون‌های استخدامی و آینده شغلی در ایران

شیدا آریایی‌پور
پژوهشگر حقوقی

همین چند وقت اخیر موجی از آزمون‌های استخدامی از طرف شرکت‌های وابسته به وزارت نفت، پتروشیمی‌ها و دیگر نهادهای دولتی و نیمه‌دولتی منتشر شده است. آگهی‌هایی با وعده استخدام رسمی، امنیت شغلی و حقوق ثابت که در نگاه اول شاید کورسویی از امید را در دل جوانان جویای کار روشن کند. اما واقعیت اقتصادی و اجتماعی کشور چیز دیگری است؛ چیزی که پشت این ظاهر فریبنده پنهان شده است. با نگاهی دقیق‌تر به وضعیت مالی کشور، به‌ویژه بودجه عمومی و ترازنامه شرکت‌های دولتی، مشخص می‌شود بسیاری از این نهادها با کسری بودجه‌های سنگین، بدهی‌های انباشته و منابع مالی غیرقابل اتکا مواجه‌اند. این یعنی حتی اگر نیرویی از طریق آزمون جذب شود، هیچ تضمینی برای پرداخت منظم حقوق، تأمین رفاه شغلی یا استمرار استخدام وجود ندارد. در چنین شرایطی، استخدام‌های جدید بیشتر جنبه تبلیغاتی، نمایشی یا حتی آرام‌سازی روانی جامعه را دارند تا اینکه واقعا با هدف توسعه یا رفع معضل بیکاری انجام شده باشند.

از منظر روان‌شناسی اجتماعی، این آزمون‌ها بخشی از یک فرایند «امیدنمایی» هستند. القای فرصت‌های غیرواقعی به نسلی که در دل بحران بیکاری، رکود اقتصادی و نبود امنیت روانی زندگی می‌کند. جوانی که سال‌ها درس خوانده و به دنبال شغل پایدار بوده، با دیدن عنوان‌هایی مانند «استخدام رسمی در شرکت نفت» ناخواسته دچار توهم فرصت می‌شود. اما تکرار این چرخه آزمون، انتظار، بی‌نتیجگی و سرخوردگی در نهایت منجر به فرسودگی روانی، ناامیدی و از بین رفتن انگیزه‌های فردی و اجتماعی خواهد شد. واقعیت این است که اقتصاد ایران در مسیری رو به بهبودی حرکت نمی‌کند. تورم بی‌سابقه، بیکاری گسترده، فرار نخبگان، تعطیلی بنگاه‌های کوچک و متوسط، و کاهش شدید سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی، همگی نشانه‌هایی از یک ساختار معیوب اقتصادی‌اند که توان جذب نیروی جدید را ندارد، حتی اگر آزمون برگزار شود و حتی اگر افراد با موفقیت در آن پذیرفته شوند. در این شرایط، وابسته‌ماندن به ساختارهای فرسوده و آزمون‌های بی‌پشتوانه، نوعی اتلاف وقت و انرژی روانی است. آنچه می‌تواند نجات‌بخش باشد، فاصله‌گرفتن از امیدهای واهی و حرکت به سوی استقلال اقتصادی، مهارت‌آموزی تفکر کارآفرینانه و سازگاری با واقعیت‌های جدید جهانی است. در دنیایی که دولت‌ها هر روز کوچک‌تر و چابک‌تر می‌شوند، جوان امروز نباید منتظر نجات از سمت نهادهایی باشد که خودشان در حال آسیب هستند. نه امید بی‌پایه، نه یأس مطلق؛ آنچه در این روزگار بحرانی نیاز است، واقع‌گرایی سازنده، تفکر مستقل و بازتعریف مسیرهای موفقیت شخصی است.

سیاست خارجی ایران کنونی؛ واقع‌بینی به جای رمانتیسم سیاسی

ادامه از صفحه اول

همچنین، استراتژی واقع‌بینانه مستلزم انعطاف و سازگاری با تحولات جهانی است. تعامل سازنده با قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای، استفاده هوشمندانه از ابزارهای دیپلماسی اقتصادی و فرهنگی، و تمرکز بر توسعه پایدار، ازجمله عناصر کلیدی این رویکرد است. تجربه‌های موفق ایران مانند برجام در مذاکرات بین‌المللی و توافقات اقتصادی نشان می‌دهد که سیاست خارجی مبتنی بر عقلانیت و محاسبه دقیق می‌تواند منافع ملی را تقویت و جایگاه کشور را در عرصه جهانی ارتقا دهد.

اما با توجه به موارد یادشده، راه‌حل را نیز می‌توان در راهبردهای زیر صورت‌بندی کرد:

۱- تمرکز بر منافع ملی و امنیت راهبردی

اولین و مهم‌ترین راهکار، تعیین و اولویت‌بندی منافع ملی براساس امنیت راهبردی کشور است. سیاست خارجی باید همواره تأمین امنیت داخلی و منطقه‌ای، حفظ استقلال سیاسی و جلوگیری از آسیب‌های اقتصادی و نظامی را در دستور کار قرار دهد. تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر منافع ملی باعث می‌شود سیاست‌گذاران ایران از اقدامات احساسی و غیرعملی پرهیز کرده و تمرکز خود را بر اهداف تحقق‌پذیر معطوف کنند.

۲- تقویت دیپلماسی اقتصادی و منطقه‌ای

استفاده هوشمندانه از ظرفیت‌های اقتصادی و توسعه روابط منطقه‌ای، دومین راهکار کلیدی است. همکاری با کشورهای همسایه و مشارکت در پروژه‌های اقتصادی منطقه‌ای، علاوه بر ایجاد فرصت‌های اقتصادی، موجب تقویت نفوذ ایران و کاهش تنش‌ها می‌شود. دیپلماسی اقتصادی باید با تحلیل دقیق بازارها و نیازهای طرف مقابل همراه باشد تا منافع دوطرفه تحقق یابد و ایران به‌عنوان بازیگری مؤثر در منطقه تثبیت شود.

۳- انعطاف و سازگاری با تحولات بین‌المللی

سومین راهکار، ارتقای توان انعطاف‌پذیری و سازگاری با تغییرات محیط بین‌المللی است. جهان امروز با ناپایداری سیاسی و اقتصادی و تحولات سریع فناوری مواجه است و ناتوانی در پاسخ‌گویی به این تغییرات، کشور را در موقعیت آسیب‌پذیر قرار می‌دهد. اتخاذ سیاست‌های منعطف و اصلاح راهبردها براساس تحولات جهانی، به ایران امکان می‌دهد تا از فرصت‌ها بهره‌برداری کرده و تهدیدها را مدیریت کند.

۴- ارتقای دیپلماسی فرهنگی و شناخت بین‌المللی

چهارمین راهکار، بهره‌گیری از ظرفیت‌های فرهنگی و افزایش شناخت بین‌المللی درباره ایران است. دیپلماسی فرهنگی می‌تواند تصویر مثبت کشور را ترویج دهد، تعاملات انسانی و علمی را توسعه دهد و زمینه اعتماد و همکاری با سایر کشورها را فراهم کند. این رویکرد مکمل دیپلماسی سیاسی و اقتصادی است و می‌تواند به کاهش سوءتفاهم‌ها و ایجاد فضای مناسب برای مذاکرات سازنده کمک کند. در پایان گفتنی است که با توجه به تهدیدات و فشارهای فزاینده از سوی اسرائیل و آمریکا، سیاست خارجی ایران بیش از هر زمان دیگری نیازمند اتخاذ راهبردی واقع‌بینانه و مبتنی بر مذاکره است. در شرایطی که تنش‌های منطقه‌ای و جهانی می‌تواند هزینه‌های سنگینی برای امنیت و اقتصاد کشور به همراه داشته باشد، دیپلماسی فعال و مذاکرات هوشمندانه بهترین ابزار برای کاهش تنش، حفظ منافع ملی و ایجاد فرصت‌های تعامل با قدرت‌های بین‌المللی است. تنها از طریق ترکیب عقلانیت، انعطاف و گفت‌وگوی راهبردی می‌توان جایگاه ایران را تقویت کرد و از مخاطرات بالقوه جلوگیری کرد.

پاسخ وزیر ارتباطات به یادداشت ابطحی

ادامه از صفحه اول

او در انتهای این یادداشت نوشته است: «توقع داشتم وقتی رئیس‌جمهور در مصاحبه تلویزیونی اخیر در پاسخ به سؤالات من این‌قدر مفصل در مورد اینترنت و فیلترینگ صحبت کرد، وزارت ارتباطات هم به دنبال آن همه سخن «اِهِنّی اوهونّی» می‌کرد و رئیس را تنها نمی‌گذاشت. محافظه‌کاری کار شمای جوان نیست، این را بگذارید برای وزرایی که می‌شناسید. نسل جوان کشور منتظر اقدامات شماست».

عقلی یا شرعی؟

هزینه درصدی تعیین‌شده جهت رسیدگی به دعاوی مالی در ایران چه مبنایی دارد

فائزه فخر

دوستی دارم که اخیرا در یک مسئله حقوقی در ایران گرفتار شده است. مدتی قبل به من زنگ زد تا مشورت کند. دیروز بعد از مدت‌ها احوال‌پرسی کردم تا ببینم با گرفتاری‌اش چه کرده. گفت دربه‌در به دنبال حل مشکل از طریق کدخدامنشی یا اگر لازم شد اجیرکردن افرادی است که توان پیگیری مطالبه‌اش را داشته باشند؛ منظورش احتمالا همان شرخر خودمان باشد. پرسیدم که چرا به دادگاه مراجعه نکردی. گفت توان مراجعه به دستگاه قضا را ندارم. سیستم از من سه‌ونیم درصد از میزان خواسته‌ام را مطالبه کرده است. گفتم ادعای اعسار کن و از دستگاه بخواه که مطالبه هزینه نشود. گفت که اتفاقا دادخواست هم داده و ادعا کرده و ادعایش رد شده، چون هم وکیل داشته و هم ظاهرا قاضی گفته شما که اجاره فلان میلیون تومانی می‌دهی، باید بتوانی هزینه دادرسی را هم بپردازی! هر چه از دیروز تا به الان تلاش می‌کنم صحبت‌هایی را که بین ما ردوبدل شد، فراموش کنم و فکر کنم که این هم یکی از هزاران گرفتاری‌ای است که در نتیجه نبود یک نظام فکری و حقوقی در ایران رخ داده و اهمیت خاصی برای نوشتن و تذکردادن ندارد، نمی‌توانم. من مدت‌ها بود که پذیرفته بودم تا وقتی اصول اولیه اصلاح نشود، پرداختن به این موارد، آن‌هم به‌صورت مورد به مورد، کج‌سلیقگی است و اتفاقا مثل این است که شما با اصل بنا مشکل نداشته باشید و صرفا درصدد حل اشکالات عارض به آن باشید. اما حالا که عزیزی از نزدیکان خودم در این شرایط گرفتار شده، دوباره از خودم می‌پرسم چطور می‌شود در مسئله‌ای که بالقوه مبتلابه میلیون‌ها ایرانی است سکوت کرد آن‌هم به صرف اینکه می‌دانیم گرفتاری این جامعه بزرگ‌تر از این حرف‌هاست. چه‌بسا اشاره گهگاهی به این موضوعات عملی، جامعه را به این فکر بیندازد که شاید اصلا اصل و اندیشه قابل دفاعی در کلیت بزرگ‌تر هم وجود ندارد. به هر حال در چند سطر آتی که از باب احساس مسئولیت به روزنامه می‌سپارم، چند نکته مختصر را در رابطه با هزینه دادرسی مطرح می‌کنم تا بتوانم در پایان از دولتمردان و صاحب‌فکران دستگاه قضائی بپرسم چه توجیه و توضیحی وجود دارد که دستگاه قضائی این کشور صاحب درصدی از دعاوی مردم است. قبل از هر چیز و برای شروع، بهتر است دو تصور غلط را از ذهن دور کنیم؛ یکی اینکه پرداخت هزینه دادرسی توسط بازنده دعوا خودش یک قاعده عقلانی است و دوم اینکه در دعاوی مالی در ایران چون در نهایت رسیدگی، بازنده هزینه دادرسی را می‌پردازد، خواهان متضرر نمی‌شود. در مورد پرداخت هزینه توسط بازنده باید بگویم که این یک اصل عقلانی نیست چراکه در اکثر پرونده‌های قضائی خواهان و خوانده هر دو خود را صاحب حق می‌دانند و هر یک باور و توجیه خود را نسبت به موضوع دارند و در واقع سوءنیتی در کار نیست؛ بنابراین تحمل هزینه دادرسی توسط فردی که در این نزاع پیروز نمی‌شود، نیاز به یک قاعده و اصل پیشینی دیگر دارد که آن را توجیه کند. ثانیا باید خاطرمان باشد که وقتی، بعد از مدت‌ها رسیدگی، هزینه دادرسی به خواهان پیروز پس داده می‌شود، او تنها اصل هزینه‌اش را پس می‌گیرد و ضرر و زیان ناشی از مرور زمان واگذاری پولش در سیستم قضائی ایران به او بازگردانده نمی‌شود. این موضوع در ایران و با توجه به واقعیت‌های اقتصادی این کشور و نرخ افت ارزش پول، اصلا مسئله قابل اغماضی نیست. پس خواهان پیروز هم همچنان و صرفا به جهت مددجویی از دستگاه قضا، متضرر است. جالب‌تر اینکه در بسیاری موارد خوانده بازنده ممکن است قادر به پرداخت اصل بدهی‌اش به خواهان هم نباشد، چه رسد به هزینه‌های دادگستری. بنابراین این هزینه‌ها هم به بدهی او به خواهان اضافه شده و بر گردنش باقی می‌ماند. در این حالت این سؤال پیش می‌آید که چرا خواهان فلک‌زده که خودش از دست خوانده بازنده به دستگاه قضا پناه برده بود، حالا باید مسئول تحمل بدهی او به دستگاه قضا باشد؟ این میانه این را هم به خاطر داشته باشید که اصل پرداخت این هزینه در حکومتی با داعیه شرعی، یک مشکل بزرگ‌تر دیگر هم پیدا می‌کند و آن اینکه، این پرداخت می‌تواند در بسیاری موارد مانند دوست بنده، سبب انصراف افراد از مراجعه به دادگاه شده و ازاین‌رو یک حاجب و مانع جدی جهت مراجعه به حاکم برای حل اختلاف است و مشکل شرعی پیدا می‌کند. پس باید برویم سراغ توضیحات دیگر تا ببینیم آیا می‌شود چنین هزینه‌ای را که در نهایت بر هر دو طرف دعوی بار می‌شود، توجیه کرد.

اولین توضیح قابل قبولی که به ذهن می‌رسد، این است که این مبلغی که حکومت از مراجعان به دستگاه قضا به‌صورت درصدی از مبلغ خواسته‌شان می‌گیرد، یک کارمزد خدمات قضائی است و در واقع به جهت استفاده از خدمات این دستگاه به آن پرداخت می‌شود و از ویژگی‌های دادگستری مدرن است. من از شما می‌پرسم که چرا این هزینه به‌صورت درصدی از خواسته تعیین شده است؟ آیا دستگاه قضا، ساختمان این دستگاه، کادری که در آن خدمت می‌کند، تحصیلات و سواد قاضی و... با توجه به «مبلغی» که مورد رسیدگی است، تغییر می‌کنند؟ مثلا در دو دعوا با عنوان واحد، مثلا «مطالبه وجه» که یکی ۲۰۰ میلیون تومان و دیگری دو میلیارد تومان است، قضات رسیدگی‌کننده یا ساختمان دستگاه قضا فرق می‌کند؟ یا شاید منشی دادگاه موظف است که با مال‌باخته دو میلیاردی بهتر رفتار کند و خدمات بیشتری مانند قهوه یا چای به او ارائه کند؟ اصلا مگر پیچیدگی موضوعات حقوقی در ایران به میزان مورد مطالبه در دعوا مربوط است؟ چه‌بسا دعاوی با ارزش مالی کمتر که پیچیدگی‌های بزرگ‌تری داشته و مدت‌زمان بیشتری، وقت دستگاه قضا را به خود اختصاص می‌دهند.

خب ممکن است بگویید شاید این محاسبه درصدی ازاین‌رو بوده که بر اساس باورهای مدرن یک سوپاپ اطمینانی برای عدم طرح دعاوی واهی در دادگستری باشد. اصل حرف شما در مورد نیاز به وجود یک سوپاپ اطمینان در مقابل دعاوی واهی و بی‌مبنا قابل فهم و تأیید است و باید جریمه‌ای برای این دعاوی وجود داشته باشد. اما این جریمه، آن‌هم در نظامی که دادگستری را وظیفه اصلی حاکمیت می‌داند، اولا باید فقط بر عهده خاطی باشد و ثانیا نباید به‌صورت درصدی برای همه، حتی صاحبان حق، تعیین شود. برای مثال در نظام قضائی آمریکا که حق مراجعه به دادگاه یکی از اصول انکارناپذیر است، یک قاعده به نام قاعده ۱۱ در دادگاه‌های فدرال وجود دارد که بر طبق این قاعده اگر وکیل یا خواهان دعوای واهی مطرح کنند، دادگاه پس از تشخیص واهی‌بودن، آنها را مؤاخذه و جریمه می‌کند. اما خب این جریمه که اتفاقا کابوس بسیاری از وکلاست، چون می‌تواند مشکلات جدی برایشان ایجاد کند، مربوط به بعد از تشخیص واهی‌بودن دعواست و دستگاه قضا یک مبلغ اولیه به عنوان ورودی همه دعاوی تعیین نمی‌کند که بر عهده همه قرار گیرد و حاجب و مانع صاحبان واقعی حق برای مراجعه به دستگاه قضا باشند.

فکر کنم حالا که به این نقطه از بحث رسیدیم، فقط یک چیز در ذهن شما باقی مانده باشد و آن اینکه خب، حتما در بقیه کشورها هم وضع همین بوده و ما بالاخره خواستیم مانند کشورهای دیگر عمل کنیم، و از یک جایی کپی‌برداری کرده‌ایم. اولا من از شما می‌پرسم مگر سیستم حکومتی ما، با تحولات دیگر جوامع و نظام مدرن هماهنگ بود، که مهم‌ترین کارکرد این سیستم سیاسی یعنی نظام قضائی‌اش، بخواهد از آن کشورها کپی‌برداری کند؟ بعد هم اگر قرار باشد کپی‌برداری کنیم، باید از سیستم‌هایی الگو بگیریم که دست‌کم در برخی اصول اولیه به ما شبیه هستند. مثلا این قاعده «حق بر دادرسی» و «نبودن حاجب» که همان پرهیز از ایجاد مانع در مراجعه مردم به نظام قضائی است، در کشورهای دموکراتیک، از جمله آمریکا هم یک قاعده است. خوب از این سیستم کپی‌برداری می‌کردیم. شبیه ما هم شریعت یا همان «رویه»محور است، با این تفاوت که رویه‌اش مبتنی بر عقل جمعی است و نه داعیه‌های دینی. در آمریکای سرمایه‌دار، وجه مراجعه به دادگاه در اکثر دعاوی براساس «عناوین‌شان» و یکنواخت (رقم ثابت) تعیین می‌شود و نه براساس میزان خواسته و مطالبات مردم؛ یعنی دقیقا به معنای کارمزد. در اینجا صرف طرح دعوا باعث نمی‌شود که حکومت در مال مورد دعوا با مراجعان سهیم شود. دستگاه قضا یک کارمزدی دارد که براساس خدماتش تعیین می‌شود. خدماتش هم بین دعاوی با «عناوین یکسان» و ارقام متفاوت یکی است. در تعیین این مبلغ هم دقت می‌شود تا با شاخص‌های اقتصادی جامعه هماهنگ باشد و در کل این مبلغ نباید مانع از مراجعه صاحبان حق به دستگاه قضا شود. پس اگر کسی نتواند همین مبلغ را نیز بپردازد، ادعای اعسار می‌کند و کافی است ثابت کند که با توجه به شیوه زندگی، درآمدش و مهم‌تر از همه، وضع اقتصادی جاری‌اش قادر به پرداخت نیست. کسی هم دراین‌میان شیوه زندگی او و اینکه کجا و با چقدر اجاره ماهانه زندگی می‌کند را (اگر برای فرار از دِین نباشد) زیر سؤال نخواهد برد، چرا؟ به دو دلیل ساده. اول اینکه دادرسی، وظیفه ذاتی حکومت مالیات‌بگیر است و تعیین هزینه نباید به حکومت اجازه بدهد که از ارائه خدماتش درباره جامعه امتناع کند و دوم اینکه افراد در هر طبقه و شرایطی باید حق مراجعه به دادگاه را داشته باشند و وضعیت مالی عارض‌شده به آنها نباید مانع‌شان شود.

من حدس می‌زنم که با طرح مثال آمریکا، بعضی بگویند که خوب، ما از آمریکا کپی نگرفتیم، بلکه از کشورهایی شبیه به آلمان پیروی کردیم. در آلمان هم نرخ دادرسی در دعاوی مالی با ارزش خواسته مراجعان به دستگاه قضا رابطه مستقیم دارد. من از شما می‌پرسم که چرا باید از نظامی که در مبنا با نظام قضائی مورد ادعای ما متفاوت است، الگوبرداری شده باشد؟ آن‌هم یک کپی‌برداری غلط و بی‌دروپیکر. اول اینکه سیستم حاکم بر هزینه دادرسی‌ها در آلمان یک پیشینه تاریخی در این کشور دارد که به پیش‌تر از قرن هجدهم و «کلیسای قرون وسطا!» بازمی‌گردد. در کلیسا این قاعده شکل گرفته بود که قضات می‌توانند در هر رسیدگی، مبلغی برای مداخله خود مطالبه کنند، که این قاعده هم توجیهات خاص خود را داشته و در میان این توجیهات، این توضیح هم قرار داشته که این مطالبه باعث می‌شود تا کسی به دادگاه مراجعه نکند، مگر اینکه به حقانیت خود یقین داشته باشد. براساس همین پیشینه تاریخی و فرهنگی در آلمان، قاعده بر این است که با ورود به فرایند دادرسی، دستگاه رسیدگی‌کننده در خطر و مسئولیت موضوع مورد رسیدگی با طرفین شریک می‌شود، بنابراین هزینه این مسئولیت بر عهده آنهاست؛ که در نهایت هم باید از طرف بازنده پرداخت شود. انتقاداتی که در طول زمان و مبتنی بر باورهای دموکراسی‌خواهانه به این سیستم وارد شد هم سبب شد تا اشکالات آن در طول زمان مشخص شده و در رفع آنها در حد امکان تلاش شود. برای مثال در آلمان هم بیمه‌های متعدد مرتبط با دادرسی‌های احتمالی در موضوعات مختلف وجود دارد، و هم کمک‌هزینه‌های دولتی که گاهی برای کسانی که ادعای اعسارشان جهت رفع هزینه‌های دادرسی رد می‌شود، وام‌های بدون بهره فراهم می‌کند. مضافا، سیستم پرداخت هزینه‌ها در این کشور نیز مبتنی بر یک «درصد واحد» برای همه دعاوی مالی نیست و هرچه میزان دعوی سنگین‌تر شود، درصد هزینه‌ها کمتر می‌شود تا در نهایت رقم نامعقولی حاصل نشود (دقیقا برعکس ایران). این سیستم طبقاتی هم بر این باور قرار گرفته که میزان خواسته با پیچیدگی قضائی و مسئولیت سیستم رسیدگی‌کننده تنیده است؛ به این معنا که هم به لحاظ صلاحیت محاکم و هم به جهت نظام دادرسی اعم از رسیدگی‌ها و تحقیقات همه چیز باید متناسب با میزان خواسته و ریسک حاصل از آن باشد. این باور در دسته‌بندی دعاوی و تعیین صلاحیت محاکم در این کشور هم به چشم می‌خورد. حالا با این توصیف‌ها، چطور شما می‌توانید از این سیستم مورد ادعا الگوبرداری کنید؟ قواعد کلیسای قرون وسطا با سیستم ایران چه مناسبتی دارد؟ تا آنجا که من آگاهم، دو اشکال جدی پیدا می‌کنید؛ اول اینکه در نظام اسلامی قاضی و حاکم شرع در تمام دعاوی، خصوصیات و مسئولیت‌های یکسانی دارد و هیچ حقی بر حق دیگر -آن‌هم به خاطر ارزش مادی‌اش- اولویت ندارد، بنابراین تعهد قاضی و کشف حقیقت همواره باید با تعهد و مسئولیت‌پذیری یکسان انجام شود. پس میزان مسئولیت قاضی در احقاق حق مطلق است و با میزان خواسته مردم کم و زیاد نمی‌شود. جالب‌تر اینکه در ایران، همه دعاوی مالی با هر میزان خواسته (بالای ۲۰ میلیون تومان) در دادگاه‌های هم‌سطح و با روند رسیدگی یکسان قضاوت می‌شوند، و متأسفانه درصد واحدی هم به تمام این دعاوی (بدون هیچ سقفی) تعلق می‌گیرد، پس چطور می‌شود که شما اصل مطالبه درصدی‌تان را از سیستم حاکم بر آلمان بگیرید، ولی به ارائه خدمات که می‌رسد، یک‌دفعه یک سیستم بومی و کاملا متفاوت شکل دهید؟ دومین اشکال جدی این است که برخلاف آلمان، در شریعت اسلام ارتزاق قاضی (رسیدگی‌کننده) و هزینه‌های قضا اصلا نباید از جیب طرفین دعوا، چه برنده و چه بازنده، پرداخت شود و باید از بیت‌المال پرداخت شود؛ یعنی اصل سهیم‌شدن در مخاطرات احقاق حق در نظام قضائی ایران غیرقابل قبول است. با این حساب چطور می‌شود که میزان خواسته مردم در تعیین مبلغ رسیدگی به دعوای آنها نقش داشته باشد.

پس همان‌طورکه واضح است، نه وجوه فارق میان دو نظام قضائی ایران و آلمان اجازه چنین کپی‌برداری را می‌دهد و نه کپی‌برداری درستی شده است. از اینجا به بعد هم انتظار نداشته باشید که من به سراغ دیگر سیستم‌های حقوقی بروم و بگردم ببینم چه شباهت‌هایی میان سیستم ما و دیگران وجود دارد. شما هم این کار را نکنید. نمی‌شود که مدام بین همه فرهنگ‌ها، نظام‌های سیاسی و قضائی بگردیم تا بلکه یک بخشی از سیستم خودمان را توجیه کنیم. بالاخره باید چارچوبی داشته باشیم تا بتوانیم از قیاس‌های مع‌الفارق بپرهیزیم. همان‌گونه که اشاره شد، هر سیستمی بر یک مبنایی شکل گرفته، ما هم حق داریم بپرسیم نظام قضائی این کشور و قواعد مرتبط با آن بر چه مبنایی قرار دارند؟ نه که پاسخ این سؤال برای من و شما نامعلوم باشد، اما بگذارید این سؤالات را که جواب‌شان به زندگی روزمره مردم تنیده است، مدام بپرسیم تا این موضوعات و روش‌ها هیچ وقت عادی و عقلانی جلوه نکند.

۵۰ مکرر ۳؛ مسیر عدالت تجاری در روزگار نوسان نرخ ارز

جلیل حاجی‌حسینی
مدرس دانشگاه

نوسانات بی‌سابقه نرخ ارز در روزهای اخیر، بازار و فعالان اقتصادی را با چالش‌های جدی مواجه کرده است. در چنین شرایطی، اعتماد به قوانین و مقررات اقتصادی، بیش از هر زمان دیگری اهمیت پیدا می‌کند. ماده ۵۰ مکرر ۳ قانون تعزیرات حکومتی، به‌عنوان یک ابزار حقوقی مهم، مسیر رسیدگی به تخلفات اقتصادی و تجاری مرتبط با نوسانات ارز را مشخص کرده و شفافیت و عدالت را در این فرایند تضمین می‌کند.

این ماده، نمونه‌ای از همکاری و هماهنگی میان تعزیرات حکومتی و قوه قضائیه است. هدف این همکاری، نه‌تنها برخورد با تخلفات، بلکه ایجاد فرایندی شفاف و منصفانه برای رسیدگی به پرونده‌ها و حفاظت از حقوق فعالان اقتصادی و مصرف‌کنندگان است. به بیان دیگر، ماده ۵۰ مکرر ۳ نشانه اهتمام حاکمیت به ثبات بازار و اعتماد عمومی در شرایط اقتصادی حساس است.

فرایند رسیدگی به تخلفات براساس این ماده با ثبت گزارش یا شکایت آغاز می‌شود. سپس تعزیرات با همکاری کارشناسان، مستندات لازم را جمع‌آوری می‌کند و پرونده تکمیل‌شده به قوه قضائیه ارجاع داده می‌شود تا تصمیم نهایی اتخاذ شود. این مسیر شفاف، نشان‌دهنده جدیت دستگاه‌های نظارتی در اجرای قانون و رعایت عدالت است.

یکی از ویژگی‌های مهم ماده ۵۰ مکرر ۳، توانایی مقابله با سوءاستفاده‌ها و نوسانات قیمتی در بازار ارز و کالاهای اساسی است. وجود مسیر قانونی مشخص برای رسیدگی و اعمال جریمه‌ها، هم به نفع مصرف‌کنندگان است و هم اعتماد فعالان اقتصادی را به دستگاه‌های نظارتی و قضائی تقویت می‌کند.

در شرایط فعلی، کمک و همیاری مستمر تعزیرات و قوه قضائیه برای پیگیری ماده ۵۰ مکرر ۳ بیش از هر زمان دیگری ضروری است. سرعت، دقت و شفافیت در اجرای این ماده، نشانه اهتمام حاکمیت به عدالت اقتصادی و حمایت از کسب‌وکارهاست و پیام روشنی به جامعه تجاری ارسال می‌کند: حتی در شرایط پرنوسان اقتصادی، مسیر قانون و انصاف برقرار است.

در نهایت، ماده ۵۰ مکرر ۳، نه‌تنها یک ابزار قانونی برخورد با تخلفات اقتصادی، بلکه نماد توجه حاکمیت به ثبات بازار، حمایت از تجار و کسبه و حفاظت از اعتماد عمومی است. اجرای درست و به‌موقع این ماده، بازدارندگی ایجاد می‌کند، رفتارهای اقتصادی نامطلوب را اصلاح می‌کند و نشان می‌دهد که دستگاه‌های نظارتی و قضائی با همکاری و هماهنگی، پیگیر حقوق فعالان بازار و مردم هستند.

یادداشت

داوری عرفی، قضاوت رسمی

ادامه از صفحه اول

در نمونه‌ای دیگر، خانمی که چند سالی است کلیپ‌های طنز منتشر می‌کند، در یک ویدئوی جدید به بیانی که ظاهرا می‌خواهد طنز باشد، چیزهایی درباره فردوسی به هم می‌بافد. این ویدئو که هیچ شباهتی به طنز ندارد و بسیار سطحی و بی‌مقدار است، بلافاصله با انتقادات وسیع تخصصی یا عمومی مواجه شد. این کلیپ او به‌شدت با مخالفت و انتقادات وسیع روبه‌رو شد. کمی بعد خبر آمد که علیه این خانم اعلام جرم شده و برای او پرونده قضائی تشکیل داده‌اند. حالا با این تعقیب کیفری چه اتفاقی می‌خواهد رخ بدهد. مثلا در نهایت به مجازاتی مثل حبس یا جزای نقدی و... محکوم شود. تردید نکنید که آن داوری عرفی که علیه این شخصیت فضای مجازی شکل گرفته است، بسیار قوی‌تر و محکم‌تر او را با تقبیح‌های بی‌امان آزار داده است. جامعه برای شناخت نیک و بد بسیار فهیم و عاقل است. در موردِ دیگر محمد صدر، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام که سال‌های طولانی است در سمت‌های مختلف درون نظام قرار داشته است، تحلیلی را درباره نقش روسیه در تجاوز اسرائیل به ایران بیان کرد. باز هم خبر آمد علیه او اعلام جرم شده است. محمد صدر در نظام سیاسی ایران فرد بیگانه یا مورد تردیدی نیست که اگر بود، سال‌ها عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌بود. تا جایی هم که از خبرها مشخص است، نه جایی مثل شورای عالی امنیت ملی و نه دستگاهی مثل وزارت امور خارجه، که مراجع اصلی درباره روابط خارجی ایران‌اند، شکایتی علیه او مطرح نکرده‌اند. چرا باید موضوعی که بسیار مهم و حیاتی بوده و مردم نیازمند اطلاع از آن هستند، با تعقیب کیفری روبه‌رو شود؟ قاعدتا آقای دادستان در مقامی نیست که رسما مطلع باشد اظهارات محمد صدر درست بوده یا نادرست. باید نهاد مسئول، صدق و کذب آنچه را که صدر گفته است، مدعی شود و سپس اگر نیاز بود و شکایتی مطرح شد، اقدامات قضائی را آغاز کنند. این تصور که گرایش به توسعه نگاه کیفری‌کردن وقایع اجتماعی و سیاسی می‌تواند دیدگاه‌های عمومی را به سمت جریان‌های حاکم هدایت کند یا گویندگان و نویسندگان را از گفتن و نوشتن بازدارد، در عمل معلوم شده که خطاست. علاوه‌براین قدرت افکار عمومی و داوری عرفی همواره از قضاوت رسمی در نظام سیاسی یا نظام قضائی بیشتر است. فراوان بوده است مواردی که دستگاه قضائی به‌حق یا نه کسی را محکوم کرده است، اما داوری عرفی، آن فرد را بی‌گناه دانسته و حتی در حد قهرمان بالا برده‌اند. این ساده‌ترین راه قهرمان‌کردن آدم‌هایی است که هیچ‌گونه شایستگی برای سکوی قهرمانی ندارند. نظام سیاسی و نظام قضائی باید با پرهیز از تعارض با فرهنگ عمومی به عرف و افکار عمومی بسیار بیش از اینها اعتنا کند و با عدم مداخله‌های حداکثری اجازه دهد در جامعه گفت‌وگو دربگیرد و افکار عمومی داوری خود را پیش ببرد. داوری عرفی هرچه باشد، قدرتمندتر و نافذتر از قضاوت‌های رسمی است و در عمل بر آن برتری می‌یابد.

هدیه‌ای از جنس نقد(۸)

ادامه از صفحه اول

تا این موضوع اشتغال و استقلال زنان حل نشود، دفاع از حقوق زنان شوخی است.

۳- شما تنها عضو هیئت دولت هستید که موضوع کاری‌تان نیمی از جمعیت کشور با مشکلات بسیار متفاوت است. باید بخشی از کارهای همه وزارتخانه‌ها برای زنان باشد و شما پیگیر آن باشید.

۴- زنان باسواد، پرکار، اهل ابتکار و دانش زیادی در کشور هستند. مهم‌ترین کارتان فهرست‌کردن آنهاست تا کشور در سطوح مختلف بتواند از دانش و کارآمدی‌شان -بدون آنکه آنها را به خودی و غیرخودی تقسیم کنید- استفاده کند.

۵- زنان مشاور در وزارتخانه‌ها را کمک کنید. اسم مشاورت زنان تشریفاتی نباشد، چه در معاونت رئیس‌جمهور و چه در مشاورت دستگاه‌ها.

۶- در ایران و فرهنگ ایرانی، زنان در مقایسه با زنان منطقه همیشه قوی‌تر بوده‌اند. مراقب باشید، آن کشورها هم در حال پیشروی سریع هستند. ایران عقب نماند.